

## تاریخ شهر بروجرد

عبدالمحمد آیتی

بروجرد شهری است بزرگ و پر نعمت در شمال استان لرستان. ملایر و نهاوند در شمال آن است و درود و خرم‌آباد در جنوب آن. در مشرق آن ناحیه سربند است، در مغرب و جنوب آن کوهی است رفیع به نام کوه گرو با قله‌ای به بلندی ۳۶۴۵ متر از سلسله جبال زاگرس. مردم بروجرد شهر خود را وری یرد می‌گویند و مردم روستاها وروگرد. نام این شهر در کتب جغرافیا و تاریخ به صورتهای گوناگون آمده است. محقق ارجمند آقای روح‌بخشان در کتاب مختصر ولی بسیار مفید خود *جغرافیای تاریخی بروجرد* ۳۴ صورت مختلف را یاد کرده‌اند که یکی از تلفظهای آن هم اُردگرد است. نمی‌پندارم نیاز به تحقیق داشته‌باشد اُردگرد مصحف گرد است و توجیهاتی مثل اینکه این شهر از بناهای ارد پادشاه اشکانی است که در فلان سفر که به فلان جا می‌رفته در این ناحیه سبز و خرم این شهر را بنا کرده، زائد به نظر می‌آید. رسم است که بنای هر شهری را به یکی از پادشاهان پیشدادی و کیان و پادشاهان دیگر از سلاطین پیش از اسلام نسبت داده‌اند.



بعضی جغرافیانویسان هم بنای بروجرد را به منوچهر نسبت داده‌اند. آنهایی که بروجرد یا بروگرد را پیروزگرد خوانده‌اند می‌گویند بروجرد را پیروزسانی بنا کرده ولی یکجا هم بنای شهر را به خسرو پرویز نسبت داده‌اند که شاید پرویزگرد باشد. اینها هم برو را پرویز خوانده‌اند. در شمال بروجرد میان دیسولی و واشون کوهی است به نام کوه یزدگرد که می‌گویند در جنگ نهاوند یزدگرد سراپرده بر سر این کوه افراشته بوده، در جنوب شهر هم تپه‌ای است به نام قلازمیو یا قلعه رومیان که می‌گویند قلعه‌ای را که به سر این کوه بوده اسکندر ساخته است؛ البته نیمی از آنچه در کتب تاریخ آمده اگر دروغ نباشد مشکوک است. بروجرد در لهجه لری وروگرد است این امر سبب شده که بگویند آن شهر را ویرو شاهزاده اشکانی، که در گوراب حکومت می‌کرده، بنا کرده و بعضی هم گفته‌اند بروجرد همان گوراب است؛ البته در چند جای دیگر هم گوراب داریم. اینها همه تیر انداختن به تاریکی است و از قبیل این ادعاست که مثلاً درباره اصفهان می‌گویند که چون سلیمان نبی (ع) بر تخت خود، که باد آن را حمل می‌کرد، وقتی بالای اصفهان رسید از آن سرزمین زیبا خوشش آمد و به وزیر خود آصف بن برخیا گفت (آصف هان) یعنی خوب نگاه کن از این‌رو، آن شهر را اصفهان گفتند.

استاد فروزانفر در درس خود گفت (البته در انتقاد به این گونه نامها) که ذوالرئمه شاعر عرب به معشوق خود می‌گفت «یا مئی فارقینی» یعنی مئی به اصطلاح امروز دست از سرم بردار. گویا این عبارت را در آن نقطه‌ای که شهر بنا شده گفته و از آن پس آنجا را میافارغین گفته‌اند. این توجیحات در جغرافیای قدیم بسیار است. در بروجرد مسجدی است که کهنسال که می‌گویند قبلاً آتشکده بوده. این مسجدها که قبلاً آتشکده بوده‌اند در چند جای دیگر هم هست از جمله در ساوه و کرمان. اگر این ادعا درست باشد بروجرد پیش از اسلام هم شهری بوده و آتشکده داشته است. بروجرد چند امامزاده، دارد امامزاده جعفر در مشرق شهر، که گنبدی هرمی شکل دارد از نوع گنبدهای سلجوقی. شاهزاده ابوالحسن، در مرکز شهر، در آنجا مقبره امیرطهماسب عبدالله خان است، وی در تنگ‌زاهدشیر در راه رفتن به خرم‌آباد به دست لرهای یاغی کشته شد. امامزاده قاسم، در هنگام تعمیر آن سنگی یافتند که رویش نوشته شده بود حسن و محمد پسران شاه چراغ احمد بن موسی. دوخواهران، در دو نقطه شهر و امامزاده سیزی یا سید عزیزالله یا سیدضیاءالدین. و در

خارج شهر زیارتگاهی است به نام زواریو که مردم شهر در روز ۲۸ ماه صفر به زیارت آن می‌روند. دو مسجد بزرگ در بروجرد هست؛ یکی مسجد جامع، که ذکر آن گذشت، و یکی مسجد شاه که در عصر فتحعلی شاه ساخته شده. قبر سیدجمال‌الدین اصفهانی واعظ مشروطه، پدر مرحوم جمال‌زاده، هم در بروجرد است، آنجا را سابقاً جمالیه می‌گفتند.

در کتب جغرافیا و تاریخ چندبار نام بروجرد آمده است. ابن‌فقیه در *البلدان* (۲۹۰ق)، اصطخری *مسالک الممالک* (۲۹۶ق) و در کتاب *حدودالعالم*، ابن‌حوقل در *صورة الارض*، زکریای قزوینی (۲۸۶ق) در *آثار البلاد*، صفی‌الدین بغدادی در *مرصدالاطلاع*، حمدالله مستوفی (۷۵۰ق) در *نزهة القلوب* و شیروانی (۱۲۵۳) در *بستان السیاحه* و نیز ثعالبی در *یتیمه‌الدهر* و خطیب بغدادی (۴۶۴ق) در *تاریخ بغداد* از بروجرد یاد کرده‌اند و نیز یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* با همین ضبط متداول بروجرد یا بروجرد از این شهر یاد کرده و گفته است شهری است بین همدان و کرج، این کرج معروف است به کرج اَبُوذَلْف. قاسم بن عیسی‌العجلی آنجا را مرکز حکومت خود قرار داده و حموله (که البته ضبطش درست معلوم نیست) از سرداران یا وزرای آل ابودلف آنجا را صورت شهری داد. یاقوت می‌گوید شهری است پر نعمت و کنیرالخیرات که میوه‌های آن را به کرج برند و در آنجا زعفران می‌روید. در *معجم‌البلدان* آمده است که شاعری عرب، که از آن نام نمی‌برد، بروجرد را ستوده ولی بروجردی را هجو کرده. بروجرد فی طیها جنه و ما عیبها غیرسکانها و لکن یقطی علی بخلهم و لؤ مهم جوذ نسوانها و شاعر دیگری به نام ابوالمظفر اموی هم گفته: بروجرد نزلنا منزلاً غیرانیق (در نیکویی شگفت‌انگیز) تا آنجا که گوید: و البروجردی این صاحبته شر رفیق و النهاوندی ایضاً من بنیات الطریق (بنیات الطریق) بنات الطریق کوره راه‌ها و کلا الجنیس لایصلح الاللاحریق. شاعر دیگری به نام ابوالحسن علی بن احمد نعیمی هم بروجرد را هجو کرده و توصیه کرده که ودع بروجرد تودیعاً الی الابد.

البته بعضی‌ها هم در وصف بهار بروجرد و زیبایی بهار آن ابیاتی سروده‌اند. از نسبتاً متقدمان مرشد بروجردی که شاعر عصر صفوی است و در ۱۰۳۰ق درگذشته است غزلی دارد بدین مطلع:

خوشا فصل بهاران بروجرد      خوشا احوال یاران بروجرد



و این بیت مشهور که می‌گویند از قآانی است (قآانی به بروجرد رفته و در وصف حمام بروجرد شعر طنزآلودی دارد):

لیک نیرزد به یک بهار بروجرد	گرچه صفاهان بهشت روی زمین است
شد چو بهشت برین دیار بروجرد	شاعر معاصر مرحوم حایری آن را استقبال کرده:
خرمن گل می‌کند نثار بروجرد	تا که پدیدار شد بهار بروجرد
دامنه و دشت و کوهسار بروجرد	باغ گلستان به دست باد بهاری
	غرق گل و لاله است و سبزه و سنبل

استاد حسین پژمان بختیاری هم در ۱۳۲۷ چند روزی در بروجرد بوده و در باغ خلد برین که امروز بیمارستان شده است مهمان بوده و در وصف آن فرماید:

محفل ما دلنشین به خلد برین است	خلد برینی اگر که هست همین است
خلد برین بر کنار شهر بروجرد	ساده بگویم به از بهشت برین است
رشته کهارها چو حلقه خاتم	شهر بروجرد بر مثال نگین است
خوش‌تر از این باغ و با صفاتر از این شهر	دولت دیدار آن فرشته قرین است

وقتی هجو مکرر شد باید علتی داشته باشد. اینها عربهایی بوده‌اند که به قصد مال و جاه به این شهرها می‌آمده‌اند ولی مردم به قول امروز تحویلشان نمی‌گرفته‌اند و به آنها نمی‌پرداخته‌اند، ای بسا از سرمای زمستان به رنج می‌افتاده‌اند و چون درها را به روی خود بسته می‌دیده‌اند در شکایت و هجو می‌گشوده‌اند.

دو حادثه بزرگ تاریخی در بروجرد اتفاق افتاده، یکی کارد زدن شخصی در زی صوفیه که گویا از فداییان اسماعیلی بوده خواجه نظام‌الملک را، در نزدیکی بروجرد و به قول بعضی در بروجرد و یکی هم مرگ برکیارق به قول بعضی از مورخان در بروجرد. او هنگامی که از اصفهان به بروجرد می‌رفت در بروجرد درگذشت. در ربیع‌الاول ۴۹۸ ق گنبد یکی از زیارتگاههای بروجرد به سبک گنبدهای عصر سلجوقی هر می شکل است.

سلطان محمد خوارزمشاه هم به روایت مرحوم عباس اقبال هنگامی که از برابر مغولان می‌گریخت به بروجرد آمد. ملک هزار اسب، از امرای لر، خواست یاری‌اش کند ولی سلطان به

قول امروزیها چنان اعصابش درهم ریخته بود که در یک جای درنگ نمی توانست کرد. به سمت شمال رفت تا در آبسکون در سال ۱۱۷۶ق درگذشت.

بروجرد را غالباً دارالسرور گفته‌اند و تا همین اواخر از آن نشاط و سرور دیرین چیزی باقی مانده بود. رودخانه‌ها، بیشه‌ها، باغهای میوه، اراضی سبز و خرم گسترده هنوز بر اثر توسعه شهر به حمام و خانه تبدیل نشده بود. مرا در ایام جوانی در دو تالی آن باغها اتفاق مبیث افتاد و گویی خرده مینا بر خاکشان ریخته بود و عقد ثریا از تاکستان آویخته. باغ خلد برین و باغ نظر که هر دو ویران و تبدیل به خانه و حمام شده‌اند و دهها باغ دیگر. بنده سالهاست به بروجرد نرفته‌ام، گویی نمی توانم خانه‌های کج و معوج را به جای آن باغهای دلگشا ببینم. بروجرد علاوه بر دارالسرور، دارالعلم هم بوده. یاقوت از کسی به نام ابوسعید حکایت می کند که می گوید روزی در مسجد جامع نشسته بودم و چیزی می نوشتم پیری با لباس ژنده بیامد سلام کرد و در کنار من نشست. لحظاتی بعد پرسید: چه می نویسی؟ من از پاسخ دادن به او کراهت داشتم. با بی میلی گفتم حدیث. پرسید در طلب حدیث هستی؟ گفتم آری. پرسید از کجا آمده‌ای؟ گفتم از مرو. پرسید که بخاری از مرویان از چه کسی روایت می کند. گفتم از عبدان و صدقه و علی بن حجر و جماعتی از این طبقه. پرسید نام عبدان چه بوده. گفتم: عبدالله بن عثمان بن جبلة. پرسید چرا او را عبدان گویند؟ من درماندم. گفتم شیخ بفرماید تا بیاموزیم. گفت اسمش عبدالله است و کنیه اش ابوعبدالرحمان. اسم و کنیه اش را جمع کرده‌اند و عبدان گفته‌اند. پرسیدم این از کجا می گویی؟ گفت از محمدبن طاهر مقدسی شنیده‌ام. پس از این فایده که از او بردم چند حدیث هم از او شنیدم و یادداشت کردم.

بروجرد شهر علم و فقاہت بود. پس مدرسه‌هایی داشته. از مدرسه‌های بروجرد یکی مدرسه شاهزاده بود که بعداً دبیرستان پهلوی را در جای آن ساختند و یکی مدرسه ملا اسدالله حجة الاسلام که مرقد آن مرحوم نیز در آنجاست. ولی مدرسه دایر و آباد بروجرد مدرسه «نوربخش» یا مدرسه «آقا»ست در خیابان بحرالعلوم که امروز آن را مدرسه «امام صادق» می گویند. جناب حجة الاسلام آقای شیخ غلامرضا مولانا جلد دوم کتاب سه جلدی خود را که در تاریخ



بروجرد نوشته به ذکر علمای آن دیار اختصاص داده است. از قرن چهارم تا زمان حاضر شرح حال و آثار ۱۶۸ تن از علمای بروجرد را تحقیق کرده و نوشته است، دستش میرزاد.

اما ذکر برخی از علمای بروجرد در چند ساله اخیر یکی سید محمدمهدی بحرالعلوم است. او فرزند سیدمرتضی و سیدمرتضی فرزند سیدمحمد طباطبایی بروجردی است. وی به سبب هوش و حافظه سرشارش زود صرف و نحو و منطق و فقه را به پایان رسانید و هنوز به دوازده سالگی نرسیده بود که به خارج اصول پرداخت. از استادانی چون وحید بهبهانی، شیخ یوسف بحرانی بسی فایده‌ها برد. در پانزده سالگی اش علما به اجتهاد او گواهی نوشتند. در ۱۱۸۶ق که حدود سی سال از عمرش گذشته بود، به ایران آمد و به زیارت ثامن الائمه نائل آمد و در راه و در مشهد مورد احترام علما و مردم بود. مدت هفت سال در مشهد درنگ کرد و در درس فلسفه میرزا مهدی اصفهانی شرکت نمود و به مقامی رسید که استادش او را «بحرالعلوم» خواند. در شعبان ۱۱۹۳ق باز به نجف بازگشت و پس از درنگی به مکه مشرف شد. در آنجا فقه را طبق مذاهب چهارگانه اهل سنت تدریس می‌کرد. او علاوه بر دروس فقه و اصول و رجال و درایه و روایه از شعر و ادب هم بهره‌وفی داشت. منظومه‌ای در فقه دارد. از او علاوه بر دیوان، چند اثر بر جای مانده است. از آن جمله است مصابیح در فقه و تحفه‌الکرام در تاریخ مکه و رساله‌ای در مناظره با یهود و درة النجفیه که منظومه‌ای است در فقه بیش از دو هزار بیت. درة النجفیه مورد توجه علما قرار گرفت و بیش از ۲۵ شرح بر آن نوشته‌اند. شاگردان او نیز از علمای مبرز شدند. شمار این شاگردان به ۵۶ تن می‌رسد. سید بحرالعلوم در ماه رجب ۱۲۱۲ق در سن ۵۷ سالگی بدرود زندگی گفت. او را در نجف اشرف به خاک سپردند. جناب مولانا در تاریخ بروجرد نه تن از استادان او را یاد کرده از آن جمله آقامحمدباقر وحید بهبهانی که در ۱۳۰۵ق در کربلا وفات کرد. فرزندش آقامحمدعلی در تاریخ وفات او گوید: از کلک فطرت خود در وفات والد ماجد به لوح دل رقم زد باقر علمی از دنیا رفت که برابر با ۱۲۰۵ است. دیگر سیدحسین بن ابی‌القاسم جعفر موسوی خوانساری است. در ۱۱۹۱ق وفات کرده. دیگر سیدحسین بن امیرمحمد قزوینی که در ۱۲۰۸ق وفات کرده است و شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق الناصره فی احکام العترة الطاهرة. وی به سال ۱۱۸۶ در کربلا معلماً درگذشت.

اما علمایی که در حوزه درس او پرورش یافتند بسیارند چون میرعلی بن محمد صاحب ریاض المسائل که در هجوم وهابیان به کربلا معجزه آسا جان سالم به در برد و در سال ۱۲۳۱ق وفات کرد. همچنین از این زمره اند احمد بن مهدی نراقی و شیخ احمد، صاحب مرآت الاحوال و شیخ جعفر کبیر صاحب کاشف الغطاء و سیدمحمد مجاهد صاحب مناهل. خلاصه نویسنده کتاب تاریخ بروجرد ۵۶ تن از علمای مبرز را نام می برد که در حوزه درس بحرالعلوم علم آموخته اند.

آثاری که علمای بروجرد پدید آورده اند غالباً در فقه و اصول است مثلاً در فلسفه و ادبیات و تاریخ اثر مهمی به نظر نرسید. مانند قواعد الاصول در فقه از سیدمحمدتقی فرزند سیدمحمدرضا وفات ۱۲۸۹، التذکره فی نبذه من مهمات اصول الفقه از محمدجعفر جاپلقی بروجردی، ترجمه بهجة المرضیه جلال الدین سیوطی از محمدصادق نحوی. انیس الطلاب از محمدعلی خطاط بروجردی، منها الولایه در اسرار صلوة از محمدحسین بروجردی، سرور الشیعه در احوال معصومان از ملا عبدالله بروجردی، مواهب السنیه از حاج میرزا محمود بروجردی. شماری نیز خطاطان بوده اند چون محمد مهدی ابن محمدحسن، علی محمد خطاط بروجردی، سیدرضا خطاط بروجردی، شریف خطاط بروجردی، ملاعلی خوشنویس.

از مقبره های بروجرد یکی هم مقبره سیدجعفر کشفی است، از اجله علمای امامیه در قرن سیزدهم، او با شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی معاصر و مانند آن دو تحت تاثیر ملاصدرا بود ولی از جهاتی هم با آنها مخالف بود و هم با فقهای اصولی. از آثار اوست: اجابته المضطربین به فارسی در اصول و فروع دین. دیگر بلد الامین که منظومه ای است قریب یک هزار بیت به عربی در کلام و اصول عقاید، دیگر تحفة الملوک کتابی است در اخلاق و در عقل و جهل و جنود آن دو. تحفة الملوک در ۱۳۳۳ق نوشته شده این کتاب مصور است و در آن، ابیات فارسی به فراوانی شاهد آمده است. دیگر منظومه ای رد ابن حجر عسقلانی و دیگر الرق المنشور فی اثبات نبینا المنصور و نیز کتاب سنابرق فی شرح البازغ من الشرق و ارجوزة الشریفه در منطق. به اختصار بگویم مجموعه آثار او هفده جلد است. مرحوم کشفی صاحب سیزده فرزند دختر و



دوازده پسر از پنج زن شده است. دو پسر او اشتهار دارند یکی آقاریحان الله که در بروجرد بوده و هنوز دالانی به نام دالان آقاریحان الله موجود است و یکی سیدیحیی که در ۱۲۶۶ در واقعه بایه در نیریز کشته شد. سیدیحیی از مریدان سیدعلی محمد باب شد. او برای تبلیغ به نیریز رفت و در آنجا طرفداران بسیار یافت و خروج کرد و جان بر سر این خروج نهاد. مقبره سید کشفی در بروجرد در محله ناسگیری است، سر مزار کوچک. سیدجعفر کشفی از شاگردان میرزا شیخ مرتضی انصاری و صاحب جواهر است. سادات کشفی که در بروجرد بسیارند نسب به او می‌رسانند. دیگر از فضلاء معروف بروجرد حاج ملا اسدالله معروف به حجة الاسلام است. او طلبه سیدمحمد مجاهد صاحب مناہل و از شاگردان میرزا مجلس درس میرزای قمی صاحب قوانین بود. در زمان او بروجرد یکی از مراکز تحصیل علوم شرعی بود و چندی شیخ مرتضی انصاری در محضر او تلمذ کرد. حاج ملا اسدالله حجة الاسلام در محرم ۱۲۷۱ وفات کرد و او را در مدرسه‌ای که در آن تدریس می‌کرد به خاک سپردند. حاج ملا اسدالله به قولی یازده پسر داشته و از این پسران صاحب نوادگانی شده که ذکر یک یک آنها به درازا کشد، خواستاران به کتاب تاریخ بروجرد تألیف حجة الاسلام شیخ غلامرضا مولانا مراجعه فرمایند.

حجتی‌های بروجرد همه از نسل ملا اسدالله حجة الاسلام هستند. این نکته نیز ناگفته نماند که از فرزندان حجة الاسلام میرزا فخرالدین است که علاوه بر فقاہت شاعر نیز بوده و در مدایح ائمه اشعار دارد. دالان میرزا فخرالدین نزدیک به مقبره در میدان محمدحسن خان به نام اوست. برای رعایت وقت جلسه، میان بر می‌زنم و از حاج محمد شفیع جاپلقی بروجردی یاد می‌کنم. از اعظم فقهای قرن سیزدهم هجری است. در فقه و اصول و رجال و روایه و دایه و تفسیر و حدیث بهره فراوان داشته و معاصران و متاخران او را به علم ستوده‌اند. او را شاگردانی بود که هر یک، از اعظم علمای زمان خود شدند از جمله میرزا محمدحسن آشتیانی صاحب بحرالفوائد که از سن سیزده سالگی از آشتیان به بروجرد آمد و چون سطوح را فراگرفت در حوزه درس حاج سیدشفیع شرکت جست سپس به نجف رفت و از شیخ مرتضی انصاری و دیگر علمای معاصرش بهره‌های علمی برد. آن بزرگوار بود که با مرحوم میرزا محمدحسن شیرازی در تحریم



تباکو شرکت داشت. حجة الاسلام مولانا ۲۳ تن از علما و مجتهدان را نام می‌برد که در حوزه درس ایشان تلمذ کرده‌اند یا از ایشان تصدیق و اجازه گرفته‌اند. آیت الله حاج سیدشفیع جاپلقی در ۲۲ صفر ۱۲۸۶ق وفات کرد.

سه تن دیگر از علما و مجتهدان بروجرد را نام می‌برم، این سه بزرگوار در بروجرد درس خارج داشتند. یکی آیت الله غروی شیخ محمدحسین که در ۱۲۷۵ق در بروجرد چشم به جهان گشود و پس از تکمیل سطوح به عراق رفت و در شهر سامراء در حوزه درس میرزا محمدحسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ به تحصیل علم مشغول شد و پس از وفات میرزا به نجف مهاجرت کرد و مورد توجه مرحوم آیت الله آخوند ملاکاظم خراسانی و آیت الله سیدکاظم یزدی واقع شد. در بروجرد حوزه بزرگ درس خارج داشت و شماری از طلاب حوزه درس آن بزرگوار مجتهد یا قریب الاجتهاد بودند. آیت الله غروی در ۱۳۱۴ق وفات کرد. آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی که چون به قم مهاجرت کردند به آیت الله بروجردی معروف شدند. در بروجرد در مدرسه نوریبخش، حوزه‌های درس خود را تشکیل می‌دادند تا به سبب عروض کسالتی برای معالجه به تهران و قم مشرف شدند و در مرجعیت به درجه والا رسید که نیازی به بیان الکن حقیر ندارد. اما آخرین مجتهد بزرگوار که پس از سالهای تحصیل در نجف اشرف به بروجرد آمده‌اند و مورد استقبال گرم مردم واقع شدند و سالها در نهایت زهد و تقوا به تدریس و تعلیم پرداختند آیت الله آقای شیخ علی محمد ونایی است. ونایی از قراء نزدیک به بروجرد است. آیت الله آقا شیخ علی محمد جد امجد آقای بروجردی رجل سیاسی معاصر است.

اما در مورد وضع شعر، از شاعران بروجرد یکی مرشد بروجردی است که به هند مراجعت کرد. از معاصران مرحوم حاج علی محمد مرآت‌الصفاء، مرحوم آقای صمیمی و مرحوم مهرداد اوستا هستند و آذری بروجردی، اشراق بروجردی، طیب بروجردی، مجید بروجردی، مهنت بروجردی است. بروجرد انجمن ادبی دارد و عده‌ای از شعرا در آن انجمن عضویت دارند.

اما زبان یا لهجه بروجردی از لهجه‌های لری است که بحث در این گویش به طور علمی نیاز به بررسی زبان‌شناسی دارد. آقای اسفندیاری کتابی تحت عنوان گویش بروجردی نوشته است. در



حدود صد سال پیش شاعری بوده به نام فضا که قطعه‌ای به زبان بروجردی سروده. از جمله ابیات اوست.

ار نمردم تا صوایی زن تازه مسونم	که دزیر چنبش شده گوهر مزنه
خونشو چال قلائی در ملی عروو	اننت اروابوت کلچه بیتر مزنه
دس پختش نمئی چنی خو پخت و پژش	ورکواز میپزه ماس و لنگر می زنه
ار فسنجو میزه وار درس مله د ششش	چاشنی و ادویش تقح و گلپر مزنه

امروزه هم تا آنجا که بنده می دانم آقای حاجتی به این زبان شعر می گوید بنده هم از سالهای دور به سرودن اشعار به لهجه بروجردی پرداخته‌ام که بعضی از آنها هم در روزنامه‌ها چاپ شده. تعدادی هم دوبیتی دارم این شعر که می خوانم یکی از قصه‌هایی است که مادرم برایم می گفت:

بچا مرفتن امچد خونشو	نره دیوی زه به قپ همه شو
نره دیوی نه که دیوی د جری	هر چشش قوتر از دیه تجری
هر لنگ شاخش لف شاخ چنار	زنگله کرده ی د گوش اجایی گوشوار
هر دو نونش لف او خنجر تیزه	را مرفت و هی مکرر هلم هنره
یکشون زه زمی همونچه خورد	با قین تنوره زنو قلچه برد
فرکش ای بی چشتو بره د خو	او سه حلمت بیاره ورشویی هو
می تیتیه ازی اغل سر درورد	انکوتش لله کرد خوش نورد
نره دیو سرمکشی پی سر هم	می دی خفتین همشو کل هم
هنا مکردکی د خوکی د بیار	او میفتا همه د خو می تینه بیار
نره دیو خو اناخت آخر اپا	خویش پی لا دارو شمشاش پی لا
آخرش افتراکه سر درود	روشنایی آماو تاریکی ن برد
لیشک افتومث شمشیر طلا	قل پی کرد تاریکی ن همه جا
بچا آقلچه زین دروزو	دو سن رفتن خونه شومث دو
هر که بی د قه چشش رفتار دخو	چنو خوردش نره دیو که دیه نو

بنده در این سخنرانی از نوشته‌های مرحوم حسین حزین، جناب آقای عبدالمحمد روح‌بخشان، سه جلد تاریخ بروجرد حجة الاسلام غلامرضا مولانا، آقای یدالله گودرزی، سیمای بروجرد، محمدجواد مقدس جعفری، جغرافیای شهرستان بروجرد و گویش بروجردی تحقیق آقای اسفندیاری و مقاله آقای خسرو خسروی و یاریهای آقای عزیزی نیک بهره‌مند شده‌ام. سخن را به ذکر این نکته خاتمه می‌دهم که جناب آقای حمید ایزدپناه یکی از کسانی است که درباره لرستان و بروجرد تحقیق فراوان و مفید کرده است.